

چندگانگی

همسفر تنها نرو بذار تا با هم بریم

در میان یادداشتهای پراکنده‌ام بدنبال مطلبی بودم تا از بیگانگی به یگانگی برسم که به نوشته‌ای از سروش برخوردیم که حدود ۲۰ سال پیش بر علیه بنی صدر در یکی از مجلات آن زمان چاپ شده بود. سروش برای نفی محبوبیت بنی صدر و بنفع ولایت فقیه به این شعر زیبا استناد کرده بود:

آنکه چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز
پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله میکنند نماز

بنی صدر میرفت تا برای حفظ جان خود از مسئولیت خطیر نمایندگی میلیونها ایرانی که با خلوص نیت به او رأی داده بودند شانه خالی کند و در غربت بیهودگیها وصله ناجوری شود به اپوزیسیون چندگانگی. و سروش فرصت را غنیمت شمرد تا در هیاهو برای هیچ از انبار معلومات ادبی خود گریزی دست و پا کند و بر پیکر نیمه جان همراه انقلابی خود فرود آورد تا مبادا رهبر به اصطلاح کبیر انقلاب نسبت به خلوص او شک کند. سروش در این مانور سیاسی (برای کوتاه مدت) بدون تردید موفق بود. عطش خستگی ناپذیر نسل جوان برای دانش اسلامی سیاسی از جویبار لیبرال بنی صدر برید و به کانال محافظه کار سروش پیوست. در این راستا سروش ناخودآگاه وسیله‌ای بود، بسان هزاران ابزار دیگر، برای استحکام قدرت آخوند. سروش وقتی بخود آمد که کار از کار گذشته بود و او خود در نردبان لیست سیاه ولایت فقیه از پستی قابل تحمل بودن به ارتفاع حذفیون صعود میکرد. تحول واقعی منطق او در تطبیق معیارهای بین المللی با روح اسلام برضد فقه اسلامی نفسهای آخری بود که میشد از مسافری خسته در تنگنای گمراهی شنید.

از حسن اتفاق وقتیکه برای رفاه خاطر از یادداشتهای هادی خرسندی بهره می‌گرفتم بتوصیه چاپی او به سایت گویا رفتم تا بار دیگر سروش را بخوانم. با خود گفتم بنی صدر باید بحال سروش غبطه بخورد که در اوج ناکامی نه تنها از خنجر دوستان نیمه راه در امان است بلکه زبان حال هزاران دردمندی است که چشم خسته از گمراهیشان بواقعیت سرابی چون ولایت فقیه پی برده است. و اینبار سروش باز بگنجینه ادبیات خود رجوع میکند و دل بیتاب دوستداران ادب را می‌آزارد تا بر خاتمی خرده بگیرد:

هر که او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی بقرصی نان دهد
حیف خوردن ز کار دانی نیست با گرانان به از گرانی نیست

بیست سال آزار طول میکشد تا سروش دانشمند ۱۸۰-درجه تغییر موضع بدهد و در رنجنامه خود برخلاف انتقادش از بنی صدر که چرا از ولایت فقیه فرار کرد، از خاتمی انتقاد کند که چرا از ولایت فقیه گریزان نیست! اینجاست که دریافتیم در راه پر سنگلاخ از بیگانگی تا یگانگی باید از هفت خوان چندگانگی گذشت.

در پای چوبین استدلالیان خامی مغز پسته به پوچی پوست پیاز تغییر شکل میدهد و در تضادی که فرار رئیس جمهور بیحرمتی بقداست محراب است، حرمت محراب فدا کردن گوهری گرانبها برای لقمه‌ای نان خواهد بود. و در سرزمینی که هر ذره خاکش دریائی است از ادبیات بی‌همتا، چه آسان هر قطعه شعری برهانی خواهد بود بسان آفتاب آمد دلیل آفتاب. نه جناب سروش، ارزش ادبیات ما در کاربرد بیجای آن نیست و هر ادب شناسی بخوبی میداند:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست

فرار بنی صدر از آنجا نکوهیده است که صلاحیت رهبری یک ملت را در حساس ترین نقطه تاریخش نداشت و نه اینکه با ولایت فقیه بنای ناسازگاری گذاشت. و در این خصوص شما خود بجائی رسیدید که او بیست سال پیش رسید. در اینجا قصد من دفاع از بنی صدر نیست ولی حداقل اوسرزنش فرار را برای نجات جان خرید تانگ قرار را تا ابدیت بدوش نکشد.

بر همین منوال حساب خاتمی از ولایت فقیه جداست. خاتمی آخوندی است که شاید با ولایت فقیه مخالف باشد ولی بطور قطع با حکومت اسلامی موافق است و بسوگندی که بر اساس قانون اساسی برای قبول ریاست جمهوری یاد کرد سخت وفادار است. در این سوگند طبق اصل ۱۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی او خود را "پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی

کشور" میدانند. همانگونه که معدودی از مهره‌های رژیم سابق تاحدزیادی خود کامگی شاه را تعدیل میکردند، خاتمی نیز در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی نقشی درمهار کردن خود کامگی ولایت فقیه ایفا میکند که غیر قابل انکار است.

برخلاف نظر شما و اپوزیسیون، انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری هرگز به منظور تغییر قانون اساسی نبود و اصولاً تغییر قانون آنهم قانون اساسی در حیطه اختیارات رئیس قوه اجرائیه نیست و تازمانی که این قانون بقوت خود باقی است، نقش رئیس جمهور تنها میتواند در تعدیل اجرائی آن موثر باشد و بس. و درست برعکس اگر رئیس قوه اجرائیه بخواهد در امور مقننه دخالت کند باید او را استیضاح کرد. و آنها که برای دوبار به خاتمی رأی دادند از چندو چون و محدودیتهای قانون اساسی و معضل ولایت فقیه بخوبی آگاه بودند. جناب سروش از شما در جایگاه دانشگاهیتان انتظار می رود که همانند گنجیها واقعیات سیاسی و قانون اساسی جامعه را تجزیه و تحلیل و حلای کنید تا مردم بادید بازتری فعالیت سیاسی گروههای مختلف را مورد بررسی قرار دهند نه اینکه رنجانمه شاعرانه بنویسید تا رویه مکار ینگه دنیائی و کفتار پیرتیرگیها آنرا بعنوان لالائی دایه‌های مهربانتر از مادر برای نسل جوان ما تحریف کنند. از همه بدتر بجای اینکه رنجانمه‌تان را برای ولی فقیه که مسئول مستقیم اینهمه نابسامانی و بالاخص قوه قضائیه است بنویسید، آنرا سرگشاده به خاتمی عنوان میکنید تا این بار نیز آفاساری شوید بگردن بخت برگشته دیگری تا همانند گوسفندان به سلاخ خانه خود کامگان کشیده شود و بیای قداست ولایت فقیه قربانی گردد. آری این حق مسلم طنزگویان است که هر مقام دولتی را بیاد استهزا بگیرند تا نه تنه‌ادل رنجدیده‌ای را خنک کنند بلکه:

چو حق تلخ است با شیرین زبانی حکایت سرکنم آنسان که دانی

ولی در رسالت دانشمندان نیست که برای اثبات فرضیه خود، آسمان و ریسمان را بهم بیافند و داده‌های واقعی را تحریف. بجاست مرا متهم بدفاع از خاتمی کنید چرا که واقعاً چنین است و منی که کوچکترین نقشی در حکومت اسلامی ساخته و پرداخته شماها نداشته و ندارم و حتی در هیچکدام از انتخابات جمهوری اسلامی شرکت نکردم که به ایشان یا هر کاندیدای دیگری رأی بدهم چرا که اصولاً بدخالت مذهب در حکومت مخالفم، نمیتوانم در جنجال سوزانیدن تر و خشک بی تفاوت باشم.

جناب سروش مرا باشما نهاد دشمنی نیست و دانش شما بحق نعمتی است که نباید بهدر رود. ولی در رنجانمه این ملت سروشها و خاتمیها و بنی صدرها قربانیانی بیش نیستند که در میدان گلابیاتورهای روم قدیم بجان هم افتاده‌اند تا خود کامگان زمان ما چند صباحی بیستر مردم را سرگرم نزارد نافر جامشان کنند. و تاریخی که در تکرار اشتباهاتش هرگز خدشه‌ای ندارد با خیره‌سری تمام از تکرار شرف انسانی ابا دارد تا مبادا شوربختی در میدان نبرد گلابیاتورهای زمان خود میرویم و همچنان در این اسارت نافر جام چشم امید به را بهم ریزد. عجبا که ما همچنان به تماشای نبرد گلابیاتورهای زمان خود میرویم و همچنان در این اسارت نافر جام چشم امید به دستگاههای عربی و طویل دولتهای بیگانه دوخته‌ایم تا شاید معجزه‌ای رخ دهد و دموکراسی غربی و یا کمونیزم شرقی ما را از بند دیکتاتوری مذهبی برهاند. و هر بار که دستگاههای تبلیغاتی‌شان گوشه چشمی بما کرد و یا اشک تمساحی ریخت آنچنان بوجد می‌آئیم و از خود بیخود میشویم که پند سعدی را فراموش میکنیم و یا نمیخواهیم باور کنیم که: چو دیدم عاقبت گرم تو بودی.

البته همانطور که ما در انقلاب ۵۷ با خلوص نیت به اتحاد اپوزیسیون پیوستیم تا ۱۴۰۰ سال بعقب برگردیم و اسلام ناب محمدی را بدست ولایت فقیه بسپاریم تا بنام فقاقت هویت انسانی ما را در زیر پاله کند، بنظر میرسد که باید به این راه ادامه داد و این ۱۱۰۰ سال باقیمانده را نیز بعقب رفت تا منشور حقوق بشر کورش را به وارث برحق آخرین سلسله پادشاهی بسپاریم چرا که رعایت حق وراثت به عالم و آدم واجب است و من بشاگردی سروش از فردوسی کمک میگیرم که اصولاً معنی ندارد هر چه فلان نشسته بقال و چقالی آرزو کند که روزی بتواند مصدر حکومتی بشود:

ترا با نبرد دلیران چکار تو برزگری تخم گندم بکار

این است که سلطنت طلبان آنچنان مواظب سرمایه موروثی سلطنت، که موهبتی است الهی، هستند که مبدا نفس آلوده آزادی طلبی مشام حساس ملکوتی ایشان را بیازارد و ایشان از راه درست چندین هزار ساله حکومت پادشاهی که همانا حمایت طبقه خاص درباریان است منحرف شوند و خدای ناکرده افسر انقلاب بدست آدمهای نااهل بیفتد. که افتاد!

ولی در این جنگل بیقانونی که آمریکا باوقاقت و بیشرمی تمامی اصول بین المللی را زیر پا میگذارد تا منابع ملی دیگران را بغارت ببرد و دست نشانده‌های خود را بر دیگران تحمیل کند، بنظر میرسد که شعور سیاسی ملت ما یک سرو گردن از همه بالاتر است.

آنها نه بازپچه خود فروختگان برون مرزی شده‌اند و نه در جنبش برحق خود شعور را فدای شور میکنند. فرزندان پاک وطن که فوج فوج به سیاه‌چالها سرازیر میشوند در لابلای سنگهای آسیاب شیخ و شاه و شحنه آهسته زمزمه میکنند: مرا بمهر تو امید

نیست شمرسان. تا شاید ما غریب‌دگان بخود آئیم که با نافرمانی مدنی باید به اصلاح قانون اساسی رفت و نه تغییر قهری رژیم. و حمایت از آزادی تنها میتواند با سیل نامه‌های ایرانیان از گوشه و کنار دنیا به نمایندگان انتخابی مجلس و شورای نگهبان و شخص رهبر بادرخواست همه پرسى برای حذف کامل ولایت فقیه مفهوم باشد و بس. بطوریکه قانون اساسی اصلاحی فقط و فقط مردم را چه اکثریت و چه اقلیت حاکم بر سرنوشت خود بشناسد. و ما ساده لوحان هنوز باور نداریم که مشروعیت استقلال مادر حل مسائل داخلی بدست خودمان است. و منافع غرب هرگز با مردم سالاری جهان سوم تامين نمی‌گردد و منافع اقتصادی، سیاسی، و سوق‌الجیشی‌ینگه دنیائیه‌ا ایجاد میکند که حکومت دست‌نشانده‌ای مثل پاکستان را برای ترکیه در آستین بپروراند تا مجبور به معامله به قیمت روز با حکومت نسبتاً مردمی آن نشوند. و باز هم نمی‌خواهیم که عطای حمایت خارجی‌ان را به لقایش بیخشیم و با درایت تمام از دخالت آنان در امور داخلی ایران جلوگیری کنیم.

آری این ما بودیم که باندانم‌کاری، ترس، منفی‌بافی، و بی‌تفاوتی انقلاب مشروطه را به خود کامگی سلطنت فروختیم و وقتیکه شاه در آخرین دقایق سقوط فریاد برآورد که صدای انقلابتان را شنیدم، بر او پوزخند زدیم که توبه گریگ مرگ است تا از چاله به چاه سقوط کنیم. و اگر از تاریخ درس عبرت نگیریم در هر سقوطی نونهالان پاک دیگری را از دامن مام میهن جدا خواهیم کرد تا در سیاه چال سرد مثلث تقدیس "غازیان و قاضیان و کاتوزیان" بخاک بسپاریم و بار دیگر "رنجامه" بنویسیم که بداحال ما که دیگران طوطئه کردند و مصدق را خانه‌نشین و انقلاب را دزدیدند و ما را بخاک سیاه نشانند. بگمان من انقلاب واقعی آن است که خامنه‌ای را وادار کنیم تا بر اساس قانون اساسی فرمان همه‌پرسی صادر کند و در اجرای آن خود و دارودسته‌اش از اریکه قدرت بپائین آیند تا همانند هر شهروند دیگری در جایگاه متهمین و نه محکومین، جوابگوی اتهامات وارده باشند. و این کار سخت عدالت و تمیز بین متهم و محکوم همانطور که با براندازی حکومت پهلوی در خصوص متهمان سلطنتی عملی نشد با براندازی حکومت اسلامی نیز بوقوع نخواهد پیوست. براندازی قهری هر رژیمی قبل از اینکه مفید بفایده باشد ضامن نابسامانی و هرج و مرج قدرت طلبان است. چشم واقع بین خود را باز کنیم تا بتوانیم در زمانی زندگی کنیم که دوران مرگ بر این و بر آن بسر آمده است. در بابیم که حداقل یکی از دست آوردهای جنبش ملی این است که باتمام نواقص انتخاباتی، بین‌کاندیدها، هر چند انتصابی، برای مجلس و ریاست جمهوری انتخاب آزاد وجود دارد و نمایندگان مجلس اسلامی برخلاف مجلس سلطنتی فرمایشی نیستند و رسماً از رهبری انتقاد میکنند. و در همین قانون اساسی جمهوری اسلامی همه پرسى پیش‌بینی شده است و هم میتوان وهم باید آنرا به مرحله اجرا درآورد تا همانطور که نخست وزیرى از آن حذف شد دستگاه خودکامه ولایت فقیه نیز برچیده شود.

آزادی و مردم سالاری در نوع حکومت نیست بلکه در اجرای آن است. نه حاکمیت اکثریت میتواند ضامن آزادی و مردم سالاری باشد و نه حاکمیت مشروطه و نه جمهوری. قدرت در ماهیت خود همانند کارد آشپزخانه بیطرف است. همانطور که آشپز میتواند در هر لباسی با کارد تیزش عمداً و یا سهواً آسیبی برساند، صاحب قدرت چه در لباس سلطنت و چه در لباس مذهب و چه در لباس جمهوریت و یا در هر شکل و لباس دیگری میتواند بطور اجتناب‌ناپذیری خطرناک باشد. این است که باید تدبیری اندیشید تا قدرت بشکلی مهار شود که در عین کارائی نتواند برضد منافع ملی و با حقوق بشر بکار گرفته شود. بعبارت ساده‌تر تعبیه یک سیستم ایمنی برای رسیدگی و تعادل (Check and Balance) از اساسی ترین ارکان یک قانون اساسی است. از واقعیت جهان امروز پند بگیریم و از رونویسی برای سرنوشت یک ملت بپرهیزیم. اگر تمایز قوای سه‌گانه مقننه، قضائیه، و اجرائیه عملی باشد باید به بعد چهارم که همان رسانه‌های گروهی باشند فکر کنیم و در حراست از آزادی بیان و نه در تحدید آن به نظامی بر اساس قوای چهارگانه مقننه، اجرائیه، قضائیه، و اخباریه مستقل از یکدیگر فکر کنیم تا رسانه‌های گروهی از حیثه رسیدگی و تعادل خارج نشوند، و بطور مستقیم و غیر مستقیم در اختیار قوه مجریه قرار نگیرند.

محمد پورقوریان

تیرماه ۱۳۸۲

جولای ۲۰۰۳